نسل بدشانس

سردبیر اضافی

بنده خدایی را می‌شناسم که هر وقت می‌خواهد درباره کسی یا از قول کسی مطلبی را بگوید می‌گوید: «بنده خدایی فلان کار را کرد.» یا «بنده خدایی فلان چیز را گفت.» گرچه بعضی وقت‌ها معلوم می‌شود این بنده خدا که می‌گوید کسی نیست جز خودش و بنا بر مصالحی با اسم مستعار «بنده خدا» از خودش یاد کرده.

همین بنده خدا چند روز پیش می‌گفت: بنده خدایی می‌گفت: «ما نسل بدشانسی بودیم.»

پرسیدم: برای چه؟

گفت: وقتی کودک بودیم و حتی نوجوان تا جوانی، دوران پدرسالاری بود و مردسالاری و حرف‌حرف بزرگترها به‌ویژه پدر خانواده و ما گوش به فرمان. وقتی بزرگ شدیم و وقت بنای کانون گرم خانواده رسید خوشحال بودیم که نوبت سالاری ما رسیده ولی همین‌که نصف دینمان را کامل کردیم و کانون گرم را بنا نمودیم خبر رسید که: نه خیر، این طورها هم که فکر می‌کنید نیست. زمانه عوض شده و دوره، دوره زن‌سالاری است.

اعتراض کردیم. گفتند: «چی؟ شما مخالف عدالت و تساوی و آزادی‌های مدنی و جامعه جهانی و دموکراسی و...

از ترس تکفیرشدن گفتیم باشد، قبول، هرچه شما بگویید گوش به فرمانیم.»

و به خودمان دلداری دادیم که: بچه‌دار که شدیم کلی می‌توانیم در راستای تربیت او دستور دهیم و عقده بگشاییم. اما از چرخش زمانه غافل بودیم. به‌محض این‌که خدا فرزندی به ما عنایت فرمود خبر رسید که زهی خیال باطل. مبادا به شکوفه‌های زندگی این نهالان نازک‌نارنجی اخم کنید که زمانه عوض شده و دوره دورهٔ فرزندسالاری است.

خواستیم اعتراض کنیم که تهدیدمان کردند؛ «دفعه قبل یادت هست؟»

ولی به هرحال می‌گویند پیری، عزّت و احترام خاصی دارد و کوچکترها حرمت پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها را نگه می‌دارند و حرفشان خریدار دارد.